

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

مقدمه

بحث ما راجع به تذنیبات آخوند خراسانی به پایان رسید، اما در لابلای این مباحث، نکته‌ای وجود دارد که محقق اصفهانی (رحمة الله علیه) آن را مطرح کرده و مرحوم محقق خوئی (قدس سره) آن را پیگیری کرده‌اند و ما نیز در این رابطه حرف داریم. به نظرم رسید این مطلب را در یکی دو جلسه مطرح کنیم. این بحث ظرفیت یک تحقیق عمیق را دارد.

اصل بحث: تفاوت حیثیت تعلیلی در حکم شرعی و عقلی

محقق اصفهانی فرمودند: حیثیات تعلیلی اگر در احکام عقلیه باشد، اصالت پیدا می‌کند و موضوعیت می‌یابد و حکم بر روی خود همین حیثیت می‌رود؛ ولی اگر همین حیثیت تعلیلی، در احکام شرعیه باشد، واسطه می‌شود اما حکم بر روی خود این واسطه نمی‌رود، بلکه تعلق می‌گیرد به همان موضوعی که مثلاً در دلیل آمده است.

مثال تطبیقی اول (حکم عقلی):

در حکم عقلی می‌گوییم: «للمقبونة خيار لتضرره» (کسی که مغبون شده به دلیل ضررش خيار دارد). در اینجا، موضوع ما «مقبون» است و حکم ما «خيار»، و حیثیت تعلیلی، «تضرر مقبون» است.

اگر این را یک حکم عقلی بدانیم (که حکم عقلی هم هست)، در واقع ما نگفته‌ایم «للمقبونة الخيار»؛ بلکه گفته‌ایم: «للمتضررة الخيار». البته مقبون هم یک مصداق از متضرر است. وگرنه به قول مرحوم نائینی این واسطه در عروض است و حکم، مال متضرر است. به همین خاطر اگر کس دیگری مغبون باشد، مثلاً خيار عیب باشد (عیب داشته باشد)، باز هم این حکم می‌آید. مثال تطبیقی دوم (حکم شرعی):

ولی اگر حکم، شرعی باشد، مثلاً یک حکم شرعی داشته باشیم و شارع فرموده باشد: «الخمر حرام لإسكاره». حرمت خمر

(فرض کنیم حکمی شرعی است و عقلی نیست). در اینجا این حیثیت «لإسكاره» که حیثیت تعلیلی است، موضوع حکم نمی‌شود. لذا شما نمی‌توانید برای تحریم یک کپسول، آمپول یا قرص مسکّر، به این روایت تمسک کنید. (البته ممکن است به روایت دیگری تمسک کنید، اما به «الخمر حرام لإسكاره» نمی‌توان تمسک کرد).

خلاصه دیدگاه اصفهانی:

محقق اصفهانی این تفاوت را اینگونه بیان کرده‌اند: «الحیثیات التعلیلیة فی الاحکام العقلية حیثیات تقییدیة» (حیثیات تعلیلی در احکام عقلی، حیثیات تقییدی هستند). منظور از «حیثیت تقییدی» این است که خودش می‌شود موضوع و خودش می‌شود معیار.

اما «الحیثیات التعلیلیة فی الاحکام الشرعية لا ترجع إلی حیثیات تقییدیة» (حیثیات تعلیلی در احکام شرعی، به حیثیات تقییدی باز نمی‌گردد). یعنی موضوع نمی‌شود.

بنابراین، محقق اصفهانی می‌فرمایند که یک مجتهد باید ببیند آن حکم خاص، حکم عقلی است که با علت آمده است (در این صورت می‌تواند سرایت بدهد) یا حکم شرعی است (که نمی‌تواند سرایت بدهد).

اهمیت این مطلب زمانی بیشتر می‌شود که این موضوع نه تنها در مسائل عبادی، بلکه در مسائل نظام، سیاسی و اجتماعی مطرح شود. اینکه فقیه، حکمی را عقلی بداند یا شرعی، حیثیت (یا مناط حکم) را علت تامه حساب کند یا علت حساب نکند، خیلی اثر دارد.

نکته در پاسخ به چرایی طرح بحث

سوال حضار: ارتباط بحث با اصول فقه چیست؟

جواب استاد: مهم نیست که بدانید چرا ایشان این بحث را مطرح کرده است، اصل مطلب مهم بود. ولی چون شاید بهتر در ذهن قرار بگیرد می‌گوییم: ایشان می‌گویند در وجوب مقدمه، حیثیت توصل شدن مقدمه، برای ذی‌المقدمه است.

حال، اگر این توصل، حیثیت عقلی داشته باشد، اگر وجوب مقدمه حکم عقلی باشد، این توصل - به تعبیر مرحوم اصفهانی - حیثیت تقییدی می‌شود. و لذا خود این واجب است. به عبارت دیگر، مقدمه واجب نیست؛ بلکه توصل واجب است. توصلی که از مقدمه انتظار می‌رود.

ولی اگر حکم، شرعی باشد، توصل دیگر حیثیت تقییدی نمی‌شود. خود مقدمه واجب است، نه توصل. به همین خاطر، اصفهانی این بحث را مطرح می‌کند.

بررسی دیدگاه آخوند خراسانی و اشکال محقق خوئی

نکته: مرحوم محقق خوئی (قدس سره) به محقق اصفهانی می‌فرمایند:

1. بررسی کبری: در اصل کبری، حرف شما درست است. یعنی اینکه حیثیات تعلیلی در احکام عقلی به حیثیت تقییدی بازمی‌گردد و در احکام شرعی بازمی‌گردد؛ این مطلب، تمام است.

2. بررسی صغری: لکن تطبیق شما بر مورد درست نیست؛ زیرا شما می‌خواهید بر وجوب مقدمه تطبیق بدهید و محل اختلاف در وجوب شرعی مقدمه است.

پس محل نزاع واجب شرعی است و در احکام شرعی، حیثیات تعلیلی‌اش به حیثیات تقییدی بازمی‌گردد.

ممکن است اصفهانی بگوید چون مستند به حکم عقل است، پس به وجوب عقلی بازمی‌گردد.

لکن جواب داده می‌شود که این هم تاثیری ندارد. اگر وجوب، وجوب شرعی است، چه مستند به عقل باشد، چه مستند به روایت و آیه باشد، دیگر نباید به حیثیت تقییدی بازمی‌گردد؛ درحالی‌که شما در مورد، آن را به حیثیت تقییدی بازمی‌گردانید.

بنابراین، اشکال محقق خوئی بر کبرای محقق اصفهانی نیست، ولی بر صغرا و تطبیق هست.

نظر برگزیده در مسأله

ما در این مباحث چند نکته داریم که بعضی به اصفهانی، بعضی به محقق خوئی و بعضی هم به هر دو بازمی‌گردد.

نکته اول: اشکال بر کبرای اصفهانی و خوئی

ما به محقق اصفهانی و محقق خوئی (چون محقق خوئی هم کبرا را قبول دارد) می‌گوییم این کبری چه معنایی دارد؟ حتی رفتار خود شما در جاهای دیگر این‌گونه نیست.

مثال نقض: این مثال را زیاد شنیده‌اید: «لا تشرب الخمر لأنه مسکر» یا «فإنه مسکر». (مرحوم نائینی «فإنه مسکر» و محقق خوئی «لأنه مسکر» دارند).

هر دو بزرگوار (نائینی و خوئی) می‌گویند: اینجا علت (یعنی حیثیت تعلیلی) برمی‌گردد به حیثیت تقییدی. «لا تشرب الخمر لأنه مسکر» یعنی «الخمر مسکر و کل مسکر حرام فالخمر حرام».

به همین خاطر، آقایان می‌گویند از این حدیث می‌توانید استفاده کنید برای حرمت استعمال قرص مُسکر، آمپول مُسکر، کپسول مُسکر (اگر مُسکر باشد).

پس چرا اینجا به حیثیت تقییدیه بازگشت؟ تا دیروز این‌گونه دانستیم که اگر حیثیت، حکمت باشد (که محل بحث اصفهانی و خوئی حیثیت تعلیلی است نه حکمت)، ایرادی ندارد. حکمت فقط مقرب به ذهن است. (مثل اینکه زن عده نگه دارد تا اختلاط میاه پیش نیاید، خب حالا اگر زنی باشد که اختلاط میاه پیش نمی‌آید، یا از طریق دی‌ان‌ای (DNA) می‌توانیم بفهمیم بچه مال کیست). اما بحث سر علت است؛ بحث سر حیثیت تعلیلی است.

مثال نقض دیگر: امام (قدس سره) می‌فرمایند اگر کسی قاتل فرار کرد، دو حالت دارد: اگر قاتل مالی دارد، از مالش بردارند.

اگر بستگانی دارد، بستگان از مالشان ضمانت کنند و بردارند. اگر نه، از بیت‌المال [بردارند]؛ زیرا «خون مسلمان نباید باطل شود». یعنی اگر کسی کشته شد، و قاتلش قصاص نشد، باید دیه اش داده شود. این یک علت است. حکم هم حکم شرعی است

(چون عقل ما ممکن بود بگوید خب حالا شده دیگر، بدشانسی آورده، حسابش با قیامت). این تعابیر از قانون شرعی است. و لذا حیثیت تعلیلی در حکم نقلی (شرعی) است، ولی می شود سرایت داد. به همین خاطر اگر کسی قاتلش فرار نکرده ولی ناشناخته است، یا کسی در ازدحام کشته می شود، آقایان از همین قانون استفاده کرده اند.

نکته دوم: اشکال بر صغرای اصفهانی (نقد رأی خوئی)

مرحوم خوئی به محقق اصفهانی در تطبیق اشکال داشتند. ایشان فرمود: «کبرایان درست است، اما در تطبیق بر مورد (وجوب مقدمه) اشکال دارم». زیرا در مورد، وجوب، وجوب شرعی است نه عقلی و خود اصفهانی قبول دارد که اگر حکم شرعی باشد، حیثیت تعلیلی اش به حیثیت تقییدی بازمی گردد.

لکن محقق خوئی (قدس سره)، اگر یک حکم شرعی، مستند به عقل باشد، حیثیتش هم تابع مدرک است. شما می گوید حکم شرعی (ولو مستند به عقل باشد)، حیثیت تعلیلی اش بازمی گردد به حیثیت تقییدی. چرا بازمی گردد؟ در مثال «للمقبول الخيار» نیز می توانیم بگویم حکم شرعی است. اما اگر مستندش عقل باشد، تابع عقل است. پس اگر قبول دارید که وجوب مقدمه (وجوب شرعی) مستند به عقل است، قهراً حکم عقل را پیدا می کند و حیثیت تعلیلی در آنجا برمی گردد به حیثیت تقییدی.

نکته سوم: اشکال بر نظر اصفهانی در باب واجب بودن توصل

مرحوم اصفهانی می فرمایند در وجوب مقدمه، اگر حیثیت تعلیلی، توصل باشد، خود توصل واجب است (چون قرار شد در حکم عقلی، علت، موضوع بشود، پس «التوصل» واجب است).

سوال این است که آیا توصل (اسم مصدری) واجب است؟ یعنی اینکه که انسان برسد به ذی المقدمه به واسطه مقدمه؟ اسم مصدر که واجب نیست. چیزی که واجب است، خود مصدر است. یعنی به جای توصل (رسیدن)، باید بگوییم توصیل (رساندن). (یعنی انتخاب وسیله، خود را رساندن).

نکته میانی: عدم تقابل عقل و شرع

متأسفانه می بینیم که همواره گفته می شود: شرعی و عقلی. گاهی تسامحاً اینگونه گفته می شود. این تعبیر، تعبیر دقیقی نیست. در اصول هم خواندید: برائت شرعیه، برائت عقلیه؛ احتیاط شرعی، احتیاط عقلی. یعنی همیشه ما شرع را قسیم عقل قرار می دهیم. گویا اگر شرعی باشد، دیگر عقلی نیست؛ اگر عقلی باشد، شرعی نیست.

در حالی که این فرهنگ، برای مسیحیت است. مسیحی ها طوایفشان با عقل مناقشه دارند. ما بهتر است بگوییم: عقلی-نقلی. در حالی که شرعی، مقسم هر دو است. اگر گفتیم شرعی-عقلی، می شود قسیم. اما اگر گفتیم شرعی، منتها شرعی گاهی نقلی است، گاهی عقلی. (بنده در فقه و عقل متذکر این نکته شدم، بعداً دیدم که آقای جوادی آملی هم بر این نکته تأکید دارند). (البته مراد حضرات روشن است و اصفهانی و محقق خوئی نمی خواهند آن اندیشه مسیحیت را مطرح کنند و به عقل نقش قائل اند). اما این تعابیر، القای بدی دارد.

حالا با توجه به تمام این بحث ها، می بینید که بعضی وقت ها حواسمان نیست. حالا دیگران حواسشان نیست، شما حواستان باشد و این را تذکر بدهید. ما راحت می گوئیم و منظورمان هم روشن است، اما این القای بدی دارد.

نکته چهارم (سؤال محوری جلسه بعد):

یک نکته دیگر مانده که دیگر اشکال بر اصفهانی و خوئی نیست، بلکه راجع به اصل مطلب است. این جلسه صرفاً سوالش مطرح می شود.

سوال: اگر بنا شد (طبق بیان ما) حیثیت تعلیلی هر جایی به حیثیت تقییدی برگردد. به تعبیر قشنگ تر و روان تر، خودش بشود موضوع، خودش بشود دارای اصالت؛ سوال می شود که ضابطه تشخیص این حیثیت تعلیلی چیست؟ محقق خوئی می فرمایند بین «لا تشرب الخمر لأنه مسکر» با «لا تشرب الخمر لإسكاره» هیچ فرقی نیست. هر دو حیثیت تعلیلی است.

ولی استاد ایشان (مرحوم نائینی) می گوید: «لا تشرب الخمر فإنه مسکر» با «لا تشرب الخمر لإسكاره» فرق می کند. اولی حیثیت تقییدی هست، دومی حیثیت تقییدی نیست.

این استاد و شاگرد (محقق خوئی و مرحوم نائینی)، با هم اختلاف دارند. آیا می‌توانیم راهی را پیدا کنیم تا این ضابطه تشخیص داده شود؟

ان شاء الله در جلسات آتی به بررسی ضابطه تشخیص حیثیت تعلیلی (که منجر به حیثیت تقییدی می‌شود) خواهیم پرداخت.
الحمد لله رب العالمین